

# آزادی در قلمرو سنت اصالت انسان

سهند ستاری - Sattari.sa@gmail.com

آگوستین قدیس در کتاب اعترافات خود می‌گوید سخت‌ترین پرسش درباره مفاهیمی است که گویی همگان پاسخ آن را می‌دانند. شاید واژه آزادی نیز طی گذر از اندیشه‌های گوناگون در زمره چنین مفاهیمی جای گرفته است. در تفسیر و آشکار ساختن هر موضوعی، نخست باید نوع نگرش به آن را مشخص کرد چرا که هر دیدگاه، از رویکرد آن منظر حاصل خواهد شد و پیش‌فهم‌ها و عوامل پدیدآورنده خاص خود را خواهد طلبید. از این رو با آغاز پرسش از آزادی، چهره‌های فلسفی شکل می‌گیرد. شرط تحلیل هر مفهوم جدید ارائه شده از اندیشه‌ی متفاوت، در هم ریختن چارچوب عادات در تفکر ساختاری ذهن است. به این جهت همواره نظاره‌گریم که در بینش و تفکرات معاصر، آزادی با عوامل و ابزارهای سیاسی گره خورده است تا مفهوم اصیل آن در پستوی خاستگاه فهم عموم نقش ببندد. پس اگر اصل بر این باشد که پیش‌آگاهی و پیش‌فرض‌ها برای شکل‌گیری علوم مختلف از جانب فلسفه حمایت می‌شود، شاید بهتر است آزادی، خلاف آنچه تا به حال مرسوم بوده و هست، تحلیل شود.

سخن گفتن از آزادی همواره با عوامل برخاسته از ابزارهای سیاسی تعیین شده تا پیش از پرداختن به مفاهیم اصیل و بنیادین این امر پای محدودیت‌ها به میان کشیده شود. از این رو مضمون تفکر بسیاری از اندیشمندان آزادی بوده و هست. اما کرانه آزادی تا کجاست؟ آیا فهم انسان‌ها با توجه به عوامل پدیدآورنده فهم، برداشت یکسانی از آزادی را در پی خواهد داشت؟

فلاسفه اگزیستانسیالیست‌ها هنگامی که آزادی را در ابنای اندیشه خود مطرح کردند، به قصد تحلیل آزادی با قلم سنت اصالت انسان بود. در واقع آزادی را وسیله‌ی ساختند تا انسان با آن هستی را کاوش می‌کند چنان‌که مارتین هایدگر همواره میان هستی و آزادی ارتباط نزدیک و تنگاتنگی متصور بود.

هر مقوله‌ی در تاملات فلسفی حاوی یک سری پرسش‌های سنتی است و در باب آزادی پرسش از

چگونگی تجربه و فهم آن در بین انسان‌ها. اما آزادی با مفهوم امکان‌گشودن و دامنه‌دار بودن و شرط هستی، فلسفه را مجاب به این امر کرده است تا در تعامل با یکدیگر، متعالی‌ترین صورت آزادی را در شاکله هستی مجسم کنند. اما تحلیل اندیشه آزادی، هر تفکری را متوجه انسان خواهد کرد، چرا که او دست به پرسش و تفسیر در حوزه موضوع و فاعل شناسایی یعنی انسان می‌زند. لذا عمق و ریشه اصیل آزادی و حتی مراتب فهم و بسط آن مشروط به انسان خواهد بود. معذک هستی اوامر معلوم و نامعلوم را در ارتباط با انسان روشن می‌سازد. در واقع رابطه‌ی که میان انسان با هر چیزی با هر امری که در هستی و عالم واقع است، مشخص‌کننده مفهوم آن امر خواهد بود. پس تفاوت آزادی‌ها حاصل تفاوتی است که میان اندیشه‌های گوناگون موج می‌زند، که از فعلیت‌ها و توانمندی‌های مختلف آنان شکل می‌گیرد.

مساله آزادی با کلیات جبر و تفویضی سرنوشت انسان مطرح شده و با ریشه‌دواندن در ماهیت اندیشه او، جنبشی همه‌جانبه به سمت علایق و خاستگاه‌های اجتماعی و مدنی شکل داده است، به این سبب از خمیرمایه و سرشت حضور آدمی بر هستی به سطح قضیه می‌رسیم که با مسائل مختلفی از شاخه‌های آزادی آمیخته می‌شود که به وسیله اندیشه و فهم‌های خاص تقویت شده هر دوران مرزبندی شده است. انسان با پا گذاشتن بر هستی نخستین جبر حیاتی‌اش را رقم می‌زند؛ جبری مشروط به اختیار دیگری. هر زمانی که قصد ترک حیات مادی را نیز داشته باشد، باز ملزم به القای جبری به عوامل حیاتی‌اش است. حتی اینکه فردی با اختیار خویش به زندگی خود پایان بخشد، مستلزم قبول جبر بر صورت ترک خود از این جهان است، چراکه گزینه‌ی دیگر جز مرگ برای انتخاب نداشته است. پس اختیار بر کدام فعل و گزینه جاری شده است؟ از این رو در تحلیل سرنوشت انسان که ریشه‌گاه مفهوم آزادی در این مبنا نهان است، مطلقاً به جبر یا تفویض اشاره نخواهد شد. اگر جبر و تفویض انسان را به مثابه محوری مستقل فرض کنیم این دو در تداخل و تلاقی با

یکدیگر صورتی دیگر به نمایش خواهند گذاشت تا هر یک مشروط و مبتنی بر دیگری باشد. در واقع هیچ‌گاه درصدد نفی دیگری نیستند، چراکه برای پدیدار شدن مفهوم، نیازمند یکدیگرند. اما به‌رغم این مسائل، بسیاری از فلاسفه از جمله هایدگر انسان را در بنیاد خویش آزاد می‌پندارد. اما منشأ آزادی، ریشه در دوره ارتباطی او با هستی خواهد بود، که انگشت انتظار به سمت انسان اشاره خواهد شد. پس انسان با به وجود آمدن خود یک آزادی نخستین را نقش می‌اندازد که تحت هر امری از آن آزادی نخستین جدانپذیر

است. البته هایدگر از این مفهوم به عنوان آزادی اصیل یا آزادی نخستین مستقل از شروط و توقعات آزادی نام می‌برد. از این رو وی بر این عقیده استوار بود که این انسان است که متعلق به آزادی است و عکس این، فعلی نادرست خواهد بود چراکه در قدرت ورود و ترک هستی، وی از این آزادی محروم است. بنا به شکل و حوزه نقش‌بندی آزادی که در حیات تجربه و عقل‌گرایی و رادیکالیسم پیدایش انسان شاهد هستیم، نمی‌توان آزادی را وابسته به انسان متصور بود. در واقع انسان هنگام حضور خود بر هستی بر اساس اراده آزاد تصمیم‌گیری‌هایی صورت می‌دهد که با مسوولیت‌هایی این آزادی را محصور می‌سازد اما تکاید فلاسفه اگزیستانسیالیست بر آزادی مطلق بود. از این رو هایدگر آزادی را امری مربوط به آینده پنداشت و همه این امور را مربوط به چتر حضور انسان قلمداد می‌کرد و حضور وجودی انسان را منوط به انتخاب‌هایش؛ من هستم چون می‌توانم انتخاب کنم. ماهیت من را انتخاب‌هایم می‌سازد و این امر فعلی است مربوط به آینده. در دوره حضور انسان بر هستی از وجه اگزیستانسیالیست او سعی در تسخیر و گشودن به سمت هستی دارد. لذا نگرش انسان به بازگشودن‌های وجود و هستی رابطه تنگاتنگی با آزادی دارد. ما در این نوشتار به دنبال پی‌نوشتی بر مساله هستی و آزادی از دیدگاه وجودگرایانه هستیم. بابک احمدی در کتاب هایدگر و تاریخ هستی از قول هایدگر می‌نویسد: «مساله گوهر آزادی انسانی مساله بنیادین فلسفه است که حتی مساله هستی همراه با آن مطرح می‌شود.» از این منظر مفاهیم آزادی که در تاریخ اندیشه همگان نقش بسته، شاکله اصلی این مفهوم را شکل نخواهد داد و صورت دیگر آزادی در ابنای اندیشه فلسفی هستی هویدا خواهد شد.

در واقع آزادی وسیله‌ی است تا انسان بودن خود را در این جهان انتخاب کند. اما آزادی نیز مانند هر امر دیگری از خصوصیات پرخوردار است. مهم‌ترین خصوصیت این امر پرسشگری پیوسته و همیشگی در ساختار فکری وجود است. ولی آزادی اصیل باید فاقد هر پیش‌فکتوری باشد و از کشش‌ها و تمایلات درونی مفاهیم دوران‌ها خلاصی یابد، چراکه انسان وابسته به آزادی است از این رو اندیشه و انگیزه پیدایش آزادی در دایره مفاهیم انسان، اشتیاق او به یافتن رهیافتی برای چهره‌های هستی است. لذا سودای پرسش‌های سمبلیک از ضرورت پرسشگری ناشی می‌شود و حوزه فعالیت آزادی نیز در این حیطه معنا می‌یابد.

آزادی در عین حل‌شدگی در امر اختیار، پیوستگی و وابستگی عمیقی به جبر دارد، از این رو نقد مفهوم این امر صورت دیگری خواهد داشت. لذا در طبیعت آزادی، دو رکن اصلی، پیکره آن را شامل می‌شود. آزادی منفی که در اصل نظارت انسان بر زندگی خصوصی‌اش است، به نبود محدودیت‌های قانونی در جامعه تعبیر می‌شود و شاید مانعی بر رشد و شکوفایی جامعه. اما آزادی مثبت جنبشی به سمت آزادی نیست، بلکه آزادی به سوی امری است یعنی توانایی فرد برای به فعلیت درآمدن توانمندی‌هایش از طریق جامعه. در واقع از آزادی مثبت در حوزه اجتماع و جامعه به تعبیر رشد و جلورفت اندیشه‌ها و مفاهیم، اشاره شده است. از این رو تعامل آزادی با نظارت و مغایرت آن با حذف محدودیت‌ها، فقط اراده را تا آنجا آزاد می‌دارد که منافع عینی انسان را عملی کند. پس این استنباط از آزادی که اشاره به نبود محدودیت هاست، شاید ادراکی مغلوب بر آزادی اصیل باشد. لذا اگر آزادی با قلم پرسشگری آغاز شود و با

تطبیق با منطق فضای فهم وابسته به عوامل آن، وسیله‌ی برای آشکار شدن توانایی‌های انسان قلمداد می‌شود. شلینگ نهاد جهان را از آن نظام آزادی دانست؛ امری که از قبل از زمان پدیدار شدن آدمی بوده است. شاید مقصود وی مشروط کردن سلسله هستی به درک نظام آزادی بود چراکه اگر انسان سر انگشت نقد را از جانب خویش مبتدا شود، باز هم آزادی پیش از او رخ خواهد داد. نیازها و ضرورت‌ها شاکله اصلی پیدایش مفهوم هر امری را شکل می‌دهند و انگیزه‌های آدمی تأثیر بر آزادی را در اعصار تاریخ، منوط به فهم حاکم بر هر دوره مشخص می‌سازد. از این روست که ابزارها و قدرت‌های سیاسی در شکل‌گیری مفهوم آزادی بیشترین نقش را ایفا کرده‌اند. شرایط و نیازها تعیین‌کننده مفاهیم امور هستند، پس باید در شرایط متفاوت بررسی بر مفهوم آزادی برقرار باشد تا ناظر پیدایش شرایط از مبنای نیازها باشیم. از این رو آزادی در قالب‌ها و مراتب مختلف از نیازها و شرایط با هدف نیل به حقیقت در مکاتب گوناگون مشخص شده است. بدین باب عوامل سیاسی در تعیین حد و مرزهای این واژه تأثیر بسزایی داشته‌اند و رابطه آن را با تمام ابعاد حیاتی انسان معلوم می‌سازد، که جنبه اعتراضی غالباً از این ناحیه ناشی می‌شود. پس نیازها و شرایط مبنای پیدایش مفاهیم گوناگون آزادی را شکل می‌دهند. اما این آزادی با مسوولیت به انتخاب خرد محصور می‌شود. هایدگر ارتباط دازاین با آزادی را آنجا متصور بود که «من تصمیم می‌گیرم و نسبت به تصمیم احساس مسوولیت می‌کنم». پس مسلماً آزادی از فضای آیندگان بر زندگی انسان تزیق می‌شود و این آزادی بدون دیگری ممکن نخواهد بود، بلکه شرط بودن انسان در هستی است.

خرد نقد نوبنیاد اساس اندیشه مدرن را شکل داد و آزادی اصیل را سرچشمه و مهم‌ترین بخش نظام خرد انسان دانست. در واقع آزادی در تعامل با خرد، مفهوم جستار حذف محدودیت‌ها از زندگی انسان را بی‌رنگ می‌کند. اما عواملی نیز مانع ارتباط آزادی و خرد انسانی است. عاملی همچون ترس، سدی بر امر بنیادین آزادی در هستن انسان می‌شود. ترس از باور آزادی، که شاید منجر به فرو ریختن ساختارها و چارچوب‌های فکری موروثی که برخاسته از امیال آزادی است، شود. در واقع پی‌بردن به توانایی‌های انسان از دریچه پرسشگری و زیر سوال بردن عادات ساختاری موروثی تنها زیر پرچم آزادی اصیل میسر خواهد بود؛ آزادی که در تعامل جدی با اجتماع و عوامل پیدایش فهم است. به قول جان استوارت میل، آزادی نظارت بر خویش و جسم و ذهن خود انسان است.

اغلب انسان‌ها سبب و عوامل پیدایش امور را نمی‌شناسند و همه در تفکر فراهم ساختن منافع خود هستند و بر این اصل نیز مطلع‌اند. از این رو درصددند مفاهیم برخاسته از طبیعت انسانی را در جهت منافع خویش تعبیر کنند و مفاهیم و واژه‌ها را از ریشه‌گاه اصیل خود دور سازند و صورتی از پس مفاهیم ظاهر کنند. از این رو آزادی از ابعاد پرسشگری و بر حسب ضرورت و نیاز و انگیزه انسانی، وسیله‌ی بر تصمیم‌گیری و انتخاب‌ها و مسوولیت‌پذیری بر افعال آینده و ابزاری بر پدیداری توانایی انسان‌ها از دریچه هستن در هستی است. اگر از اندیشه حاکم بر دنیای صنعتی تفکیکی بر امور اجرا دهیم، معنای اصیل واژه آزادی از تکاپوی امیال حاکم بر هر دوران‌هایی یافته و به دور از تحمیل افعال بی‌بندوباری یا اجبار به این واژه، پلی به سوی شکوفایی توانمندی انسان‌ها در هر اقلیمی هویدا خواهد شد.

